

درس پنجم: دماوندیه

دیو سپید: موجودی افسانه‌ای و اساطیری در شاهنامه که رستم او را در خوان(خان) هفتم کشت.

پای در بند: کسی که پایش بسته است؛ کنایه از «اسیر و گرفتار»

گیتی: جهان، عالم

(ای دیو سپید پای در بند / ای گنبر گیتی، ای دماوند)

سیم: نقره

کله خود*: کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می‌گذارند.

(از سیم به سر یکی کله فود / ز آهن به میان یکی کمر بند)

بنهفته: پنهان کرده(نهفتن: پنهان ساختن)

چهر: چهره، روی

دل بند: عزیز و دوست داشتنی (کنایه)

(تا چشم بشر نبیند روی / بنهفته به ابر، چهر دل بند)

وارهی: خلاص شوی(وارهیدن: رها شدن، رستن)

دم: نفس؛ در بیت زیر مجازاً هم کلامی و هم نشینی

ستوران*: جمع ستور؛ حیوانات چارپا خاصه اسب، استر و خر[انعام، بهایم] / [سطور: جمع سطر؛ خطوط]

نحس*: شوم، بدیمن، بداختر

دیو مانند: شبیه دیو؛ کنایه از «پلید و بدکردار»

(تا وارهی از دم ستوران / وین مردم نحس دیوماند)

شیر سپهر: مجاز از «خورشید» به قرینه آن که برج اسد خانه اوست.[سپهر: آسمان]

سعد*: خوشبختی، متضاد نحس

اختر سعد*: سیاره مشتری است که به «سعد اکبر» مشهور است.

پیوند: وصلت، خویشاوندی، عهد و پیمان [پیوند کردن: به هم پیوستن]

(با شیر سپهر بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند)

گردون: آسمان

آوند*: آونگ، آویزان، آویخته (پون گشت زمین ز جور گردون / سر و سیه و فموش و آوند)

بنواخت: زد [نواختن؛ ضرب، زدن] (بنوافت ز فشم بر فلک مشت)

پس افکند*: پس افکنده، میراث (تو مشت درشت روزگاری / از گردش قرن‌ها پس افکند)

نی نی: نه نه؛ قید نفی مرکب است.

خرسند: راضی، خوشنود، شادمان (نی نی تو نه مشت روزگاری / ای کوه نی ام ز گفته فرسند)

فسرده*: یخ‌زده، منجمد

یک چند: یک مدت، چندی، زمانی (تو قلب فسرده زمینی / از درد ورم نموده یک چند)

کافور: مادهٔ معطر و جامدی که از گیاهانی چون ریحان و بابونه و چند نوع درخت به دست می‌آید. در گذشته آن را به صورت دوا و مرهم بر روی زخم یا عارضه می‌نهادند.

ضمد*: مرهم، دارو که به جراحات نهند؛

ضمد کردن*: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن (تا درد و ورم فرو نشیند / کافور بر آن ضمد کردند)

سوخته‌جان: آزرده و دردمند (کنایه) (زین سوخته‌جان، شنو یکی پند)

سیاه‌بخت: بدبخت، تیره‌بخت (کنایه) (ای مادر سر سپید بشنو / این پند، سیاه‌بخت فرزند)

معجر*: سرپوش، روسری (معجم: آتشدان)

اورند: اورنگ، تخت، مجازاً فرّ و شکوه، شأن و شوکت [**آوند*:** آونگ، آویزان، آویخته]

(برکش ز سر این سپید معجر / بنشین به یکی کبود اورند)

بگرای: حرکت کن، حمله کن [گراییدن: حمله بردن]

گرزه*: ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک

شرزه*: خشمگین، غضبناک

آرغند*: خشمگین و قهرآلود (بگرای پو اژدهای گرزه / بفروش پو شرزه شیر ارغند)

پی: بنیان، اساس، پایه و شالوده

اساس: پایه، پی، بن، بنیان [اثاث: اسباب و لوازم]

تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری

بگسل*: پاره کن، جدا کن؛ نابود کن (از هم گسستن*: نابود کردن)

پیوند: وصلت، خویشی، دودمان و خاندان

(بفکن ز پی این اساس تزویر / بگسل ز هم این نژاد و پیوند)

سِفله*: فرومایه، بدسرشت، [لثیم، زبون]

بستان: بگیر

داد: عدل، مقابل ظلم و ستم (زیرین بی‌فردان سَفله بستان / داد دل مردمِ فردمند)

سریر*: تخت پادشاهی، اورنگ

مُلک: سرزمین، مملکت، پادشاهی

عطا دادن*: بخشش، بخشیدن [اعطا*: واگذاری، بخشش، عطا کردن]

کردگار: خالق، آفریننده (سریر مُلک عطا داد کردگار تو را / به پای فویش دهد هر چه کردگار دهد).

فرومایه: پست، سِفله، لثیم، مقابل کریم

(در دُناک است که در دام شغال افتد شیر / یا که محتاج فرومایه شود، مرد کریم)

قالب: شکل، پیکر، طرح [غالب: چیره، پیروز، مسلط]

تحریک: به حرکت درآوردن، جنباندن، برانگیختن

هرج و مرج: بی‌نظمی، بی‌قانونی، فتنه و آشوب

هتّاکی: پرده‌داری، بی‌حیایی، بی‌شرمی

مطبوعات: جمع مطبوع؛ چاپ شده‌ها، اصطلاحاً به روزنامه‌ها و مجلات گفته می‌شود.

(در این سال به تفریک پیلانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتّاکی‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌فروهان و سستی

کار دولت مرکزی بروز کرده بود).

خموش: ساکت

خُم: کوزه، ظرف

پرده‌پوش: رازدار، رازپوش (دلا فموشی پرا فمُ نبوشی پرا / برون شد از پرده راز، تو پرده‌پوشی پرا؟)

گروه‌های مهم املائی

سیم و نقره / دم ستوران / مردم نحس / شیر سپهر / اختر سعد / خموش و آوند /
پس‌افکند و میراث / نی‌آم ز گفته خُرسند / فسرده و منجمد / ضماد و مرهم / معجر
و سرپوش / کبود اورند / ازدهای گَرزه / شرزه شیر ارغند / اساس تزویر / سِفله و
فرومایه / سریر و اورنگ / شیر و شغال / هرج و مرج قلمی / هتّاکی در مطبوعات /
خُم و کوزه

درس پنجم: جاسوسی که الاغ بود

دیدہ: چشم

مَنّت: احسان، نیکویی (هاپی شما هر دستور برھیر به دیرہ مَنّت!)

مین: نوعی سلاح جنگی حاوی مواد منفجر شونده که برای جلوگیری از پیش روی دشمن در زیر خاک جای دهند تا به موقع منفجر شود.

عن قریب: به زودی

عملیات کردن: اجرای طرح و هدف نظامی به منظور انهدام تجهیزات و نفرات دشمن

(پسر کل گلاب! دشمن عن قریب است که توی این دشت وسیع عملیات کند)

کاجی: خوراکی رقیق که با آرد و روغن و شکر و زعفران درست می کنند.

(از قریم گفته اند کاهی به از هیپی!)

عامل: عمل کننده، اجراکننده، متخصص هر کار

عامل تخریب*: شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف های نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله-

های انفجاری است. (فودش از عاملان بزرگ و قدیمی تفریب است)

بالا غیرتاً: از روی جوان مردی و گذشت

کلوخ*: پاره گل خشک شده به صورت سنگ، پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگ تر

(بالا غیرتاً اگر می خواهی ما را به دنبال نفور سیاه بفرستی، بگو، من از صبح تا شب توی این دشت، پاره آبر و

سنگ، و کلوخ به جای مین کار می گزارم!)

معطل*: بیکار، بلا تکلیف

معطل کردن*: تأخیر کردن، درنگ کردن (فراوند کریم است. بروید و معطل نکنید.)

مواضع: جمع موضع؛ جای ها، مکان ها (بزنیم به دشت؛ روبه روی مواضع عراقی ها.)

زُل زدن*: با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن [بر و بر*: با دقت، خیره خیره] (زُل: خواری)

(امم رضا زل می زند به پشمان فر)

چموش: سرکش، بد رفتار، اسب یا استر لگد زن

شرارت: بد کرداری، فتنه انگیزی، بدی (فیلی چموش است. از پشمانش شرارت و هیله گیری می باردا)

افسار: دهنه اسب، لگام، عنان، مهار، زمام

سلانه سلانه*: آرام آرام، به آهستگی (و هر چه افسارش را می کشیم، فر سلانه سلانه راه می آید)

پوزه: گرداگرد دهان

(این سو و آن سو می کشد و علف و قاری را پوزه می زند و دوباره راه می افتد.)

جفتک انداختن: لگد پراندن، از پشت با دو پا لگد پرانیدن

چهار نعل: سریع و با شتاب رفتن، تاختن اسب (**نعل:** قطعه‌ای آهنی که به پاشنه کفش یا سم چارپا کوبند.)

خاک‌ریز: در اصطلاح نظامی دیواره دفاعی خاکی برای حفاظت در برابر آتش توپخانه دشمن

(فر عرعرش را نیمه‌کاره رها می‌کند و جفتک می‌اندازد و چهار نعل به طرف فاکرین دشمن می‌دود.)

طعنه: سرزنش، نکوهش

(متوجه فرابکاری ما شده و به ما طعنه می‌زند)

بُهِت: خیره شدن، سرگشته شدن، حیرت

حیرت: سرگستگی، بهت

اسیر: گرفتار [**عسیر:** دشوار / **اثیر:** کره آتش]

بعثی: منسوب به بعث؛ (**بعث:** حزبی سیاسی که صدام حسین، رئیس‌جمهور پیشین عراق، رهبری آن را بر عهده داشت.)

اختصار: کوتاه کردن سخن، ایجاز

(همه به هم زل زدیم و در میان بهت و حیرت اسیر بعثی، همراه حاجی با صدای بلند فندیدیم)

گروه‌های مهم املائی

عن قریب و زود / دشت وسیع / بالاغیرتاً / معطل و بیکار / مواضع عراقی‌ها / زل

زدن به چشم / سلانه‌سلانه و آهسته / علف و خار / عرعر خر / چهار نعل / طعنه و

سرزنش / بُهِت و حیرت / اسیر بعثی /

تاریخ ادبیات

شعر «دماوندیه»: محمدتقی بهار (۱۳۰۱ هجری شمسی)

قصه شیرین فرهاد: احمد عربلو